

آزادی سازمانها، گروهها، احزاب و... يك خواست مبرم دموکراتیک!

در فراخوان ۱۳۵۹/۹/۲۳ یکی از خواستههای کنونی عناصر آزادیخواه - ومنجمله والیتنه کمونیستها - را بشرح زیر بیان کرده ایم :

۱- آزادی سازمانها و گروهها و احزاب سیاسی و تشکلهای صنفی و شوراهای کارگری و اتحادیههای روستائی

این اظهار باوقوف باین امر بود که مسئله اعلام شده از جانب ما در اختلاف و شاید بتوان گفت تضاد با فورمولی است که سنتا از جانب سازمانهای مترقی ایران ارائه میشده است. فورمول سنتی "دفاع از آزادی احزاب و سازمانهای مترقی" بصورت یک بدیهه گوئی ظاهرا بی آزارولی واقعا تحریفی سالهای سال در صدر مراسمها و منشورهای غالب سازمانهای مترقی خود نمائی میگرفته است. والیتنه مخالفتی را هم برنسی انگیخته است. نه مخالفتی را، نه تفکری را، و نه تغییری را.

در یک مورد بکبار مجاهدین درمیان ما ۱۲ ماده ای برای انتخاب مسعود رهسوی و آژیه "مترقی" را - به عمد یا به سهو - جا انداختند که بلافاصله با هجوم سازمانهای "شیدائی مترقی" مواجه شدند و لهذا گمان اینکه گناه کبیره ای مرتکب شده اند شنایان اعتقاد خود را به سهولت صفت "مترقی" اعلام داشتند.

مانمی دانیم که مجاهدین نظر واقعی شان چه بوده است و چه هست. اما این را میتوانستیم بگوئیم که نظر ما در مورد این مسئله دقیقا آن چیزی هست که مجاهدین ادعا میکنند که نگفته اند. ما مدافع این فورمول ظاهرا "لیبرالی" هستیم و توضیحاتی در این زمینه را بی فایده نمی دانیم. ما در یک جامعه سرمایه داری زندگی میکنیم. در یک طرح کلی در چنین جامعه ای علی الاصول احزاب بورژوائی (بورژوائی بزرگ و کوچک) ، کاکری و شاید هم در مواردی اشرافی - فئودالسی ممکن است فعالیت داشته باشند. قاعدتا شق اول و

آخر شامل صفت "مترقی" میشوند. تنها چیزی که باقی میماند احزاب کارگری است و اگر تصور می کردی کنش دهیم احزاب و سازمانهای بخشی از جامعه که نزدیک به آن هستند یا باصطلاح "متحدین" طبقه کارگر. حال مجددا به این تصویر نگاه کنیم و ببینیم که وقتی میگوئیم در جامعه سرمایه دار طر فدار آزادی احزاب و سازمانهای مترقی هستیم چه گفته ایم؟ در این فورمول گفته ایم که خواست ما این است که در جامعه سرمایه داری فقط احزاب کارگری و "متحدین" آن حق فعالیت داشته باشند. بعبارت دیگر ما از حاکمیت جامعه سرمایه داری خواسته ایم که احزاب خود را منحل

در فراخوانی که در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۲۳ از جانب ما برای کمک به ایجاد و تشدید یک جو مبارزاتی و افشاگرانه علیه حاکمیت کنونی منتشر شد بسه نکاتی بطور مجمل اشاره کردیم. در آن فراخوان مجال بسط پاره ای از نکاتی که احتیاج به تفصیل داشتند نبود، از اینرو مصمم هستیم که توضیحاتی پیرامون پاره ای از مسائل بدهیم بویژه آنکه شاهد آن هستیم که عدم توجه برخی از نیروهای جنبش کمونیستی به پاره ای از ابتدائیات سه تنها موجب ایجاد رخوت و سکون نسبی در زمانی شده است که حادثترین فعالیتها را می طلبد، بلکه باعث شده است که لیبرالها (که گویاتنها هدف حملات این نیروها هستند) از مسئله سوء استفاده کرده و بپرموج ناراضی توده ها سوار شوند. همه شاهدیم که موج نامه نویسی و اعتراضیه و شکوائیه نگاری ناگهان رونق مجدد یافته است و آزادیخواهی موسمی و ادواری برخی از حضرات با مشاهده زمیننه مناسبان تازه ای گریخته و باز هم مانیفست های سنجایی را چون ورق زر میبرند والیتنه آنکس که بحساب نباید مانسیم. بخش بزرگی از جنبش کمونیستی فعلا مسحور مبارزات ضد امپریالیستی حضرت ایت الله بهشتی است و در مقابل هر زورزدن ایشان حداقل "هن" اش را میکند (چون منافقانه ایشان هنوز اجازه شرکت در زورزدن را به دوستان " کمونیست" نداده اند).

بهر حال آنچه مهم است و آنچه علیرغم کج اندیشی های بسیاری از سازمانهای چپ در حال شدن است این است که روز بروز مقدار بیشتری از عناصر متمایل به چپ و کمونیست باین آگاهی میرسند که تا ابد نمیتوان در سیمای هیئت حاکمه در جستجوی " حالات خوب و بد بود و جدل کرد که در این بین هیولای سلطه گر ، چشمها زیبا تر است یا گونه ها. دست راست بهتر است یا جناح " چپ" والی آخر. هر روز گروه بیشتری درمی یابند که میتوانند ریزه خوار خوان هیچ جناحی از هیات حاکمه نبود و تشکیل صف مستقل چپ را وجه همت قرار داد. و این امر، یعنی حرکت به جانب مشی صحیح علیرغم کار شکنی ها و چوب لای چرخ گذاردنهای کمونیستهای گویا خیلی ضد امپریالیست، پیروزی قابل توجهی است.

فراخوان ما و نظائر آن اگر بتوانند کمکی به این جهت گیری - حرکت بطرف ایجاد صف مستقل چپ - کنند و با این پیام را برسانند که کمونیستها در این جامعه رسالتی دارند، در حد خود موفق بوده اند.

کند و فقط بما و " متحدین " ما حق فعالیت سیاسی دهد. شاید ابداع کنندگان این " عبارت " ادعا کنند که منظور آنها " انحلال سازمانهای غیرمترقی نیست " اما این فقط ظاهر قضیه است. نگاهی به برخورد این سازمانها به هنگام حمله هیئت حاکم به احزاب لیبرال و مطبوعات نشان دهنده ی نیست واقعی آنها از این شعار است. باین ترتیب در بهترین حالت میتوان گفت که چنین اظهارکاری چیزی جز بیان سردرگمی و نشناختن واقعیات نیست. این امر نشانه آنست که اظهار کنندگان نمیدانند تفاوت برنامه حد اقل در جامعه سرمایه داری و برنامه حد اقل در جامعه ای که پرولتاریا حاکمیت سیاسی را در دست دارد چیست (در مورد همین شق اخیر نیز سخن بسیار است که امیدواریم در فرصت مناسبه آن بپردازیم).

این سردرگمی که همانطور که گفته شد مربوط به نشناختن مکانیسم حرکت جامعه - واقعیات است بدون تردید ریشه در پاره ای از انحرافات ایدئولوژیک و تئوریک دارد. در مورد رویزیونیسم ها و معتقدین به تز راه رشد غیر سرمایه داری، اساس کار بر این پندار و توهم است که جامعه سرمایه داری را آهسته آهسته خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم خواهد برد. اینجا که اساس انحرافی و نیابت آمیز این تز را در شماره های گذشته از راهی مورد نقد فرار داده ایم. برخورد مجدد به آنرا غیر ضروری میدانیم. همینقدر یادآور میشویم که " نمونه درخشان " راه رشد غیر سرمایه داری در خاور میانه بنا بر اعتقاد حزب توده و برادر بزرگش یعنی " دولت ضد امپریالیست بعثی عراق " به بهترین وجهی آینده این مدافعین راه رشد غیر سرمایه داری را نشان میدهد و بنا به یک نمونه گویا در کنار نمونه سادات برای عبرت آموزی در معرض دید است. بجز رویزیونیست ها البته کسانی دیگری نیز بخاطر انواعی دیگر از انحراف بیائنگر چنین خواسته های هستند. مورد رویزیونیستهای سه جهانی بدلیل وضوح آن احتیاج به توضیح ندارد ولی در این زمینه خاص مائوئیستی ظاهرا غیر سه جهانی نیز با رویزیونیستها و سه جهانیها هم عقیده اند. اساس اشتباه در اندیشه مائو - تسه دون است که معتقد بود که طبقه کارگر در قدرت، طبقه سرمایه دار را با نصیحت میتواند به راه راست آورد. در این مورد همه و حتی سازمان مائوئیستی مانند " پیکار " - گرچه با چند سال تاخیر مختصر - بالاخره گفتند در قیام مائوئیستان را نفهمیده است. این ابراز هر چند خوشایند، بنظر میرسد که از سطح فرا تر نرفته است چون مائوئیستهای متقدمان اندیشه مائو را بسط و تکامل بیشتر داده. با فراتر از آن گذاشته و میخواهند که طبقه کارگری که هنوز در قدرت سیاسی نیست، طبقه بورژوازی و خرده بورژوازی متحد آنرا ترغیب کند که در جامعه فقط به طبقه کارگر و متحدین آن اجازه فعالیت داده شود! برای کسانی که ظاهرا عدم تشخیص آنتاگونیسم پرولتاریا و سرمایه داران در اندیشه مائو را مورد نقد قرار میدهند، تصور لغزشی بیشتر از خود مائو دشوار است. شاید یکی از علل این امر این باشد که متأسفانه سکتاریسم حاکم بر سازمانهای موجود و سابقه و رقابت نیست (سوسیالیستی؟) میان آنها یکی این امر را فراموشی سپرده است که ترزا و برنامه ها

برای اجرا شدن در سطح جامعه است و نه برای اثبات " ترفی خواهی " بیشتر و بیشتر در میان سازمانهای " رقیب " .

بهر حال گذشته از این امر که این خواست در جامعه سرمایه داری غیر واقع بینانه و مضحک است تذکراتی دیگر هم ضروری است. توجه به این نکات نشان میدهد که حتی در صورت حرکت بسوی چنین سویی، شرایط ایجاد شده بنفع کمونیستها نیست. به زیان آنهاست.

کمتر کمونیستی است که لااقل در ظاهر باین امر معتقد نباشد که جدال جناحهای مختلف حاکمیت در جامعه سرمایه داری بنفع پرولتاریاست. پرولتاریا زمانه ای امکان تحرک وسیع می یابد که جدالهای درونی حاکمیت به اوج خود برسد. تنها هنگامی که بورژوازی و خرده بورژوازی و بالاخره کل حاکمیت در کشمکش شدید و بحران آفرین بسربرند، امکان بهره برداری پرولتاریا فراهم تر میشود. اکسر

چنین است چگونه میتوان به عنوان یک نیروی کمونیست طالب آن بود که این جدالها بنفع یک جناح علیه جناح دیگر خاتمه یابد؟ چگونه میتوان طالب آن بود که فی المثل میثاق وحدت بنی صدر و بهشتی پایدار شود و با آنکه بهشتی جناح بنی صدر را از صحنه خارج کند و یا برعکس؟ تصور روزی که یکی از این دو جناح کاملاً مستقر شود و سپس بسوی با شمشیر خونین به سراغ پرولتاریا رود چندان دشوار نیست. اگر کسی تصور روزی را نکند که جناح بهشتی در حاکمیت بی رقیب شود و آنگاه حساب " متحدین کمونیست " را برسد، به کمونیستها

خیانت کرده است. و ایضا اگر کسی یا نیروئی کسی نفهمد که جناح بنی صدر و یارزگان و شرکاء تا مغز استخوان ضد کمونیست هستند و در صورت پیروزی همان خواسته های اعلام شده در انقلاب اسلامی و میزان - که چیزی کمتر از قتل عام کمونیستها نیست - را اجرا خواهند کرد، باید گفت نه تنها به تاریخ کسمه حتی به چشمها و گوشهای خود نیز اعتماد نداشته است. آیا این امر حقیقت ندارد که همراه یا نخواه - ستن توده ها، نتوانستن بالائی ها نیز حیاتی است؟ اگر چنین است چگونه میتوان به کسانی که خواهان پیروزی یک طرفه از حاکمیت بر طرف دیگر هستند، صفتی ملایم تر از سردرگم و ناتوان اطلاق کرد؟

بنابراین، شادی کردن از مثلاً بستن باشگاه جبهه ملی، کلوب " لیبرالها " توسط جناح غالب حاکمیت نه تنها حکایت از نادانی مغرور میکند، بلکه نشانه این نیز هست که طالبین چنین اعمالی حتی نمیدانند که بایستن کلوب " لیبرالها " ، " لیبرالیسم " خاتمه نمی یابد. لااقل تجربه یکسال گذشته باید نشان داده باشد که فشار به جبهه ملی باعث رونق کار آن شده است و موجب شده است که اکنون با زرقای سنجایی بعنوان نیمچه قهرمان ادعای رهبری کند و بخشی از ناراضیان از رژیم، وی و انواع وی را بعنوان پرچم سداران آزاد بخواند " مخالف رژیم " و یکی از بدیلهای معتبر آینده بشناسند.

هنگامیکه خرده بورژوازی در حاکمیت - خرده - بورژوازی مرتجع - امکان یابد که احزاب مخالف خود را منحل کند و " کمونیستها " نیز باین عنوان

آزادی ...

که این احزاب مشرقی نبوده اند... سدا ز ،
انحلال آنسببان احساس رضا نیست کنند
گام اول و تعیین کننده جهت انحلال احزاب مترقی
نیز برداشته شده است . شتر ممنوعیت با شروع
از خانه لیبرالها به سردرخانه " پرولتاریا " نیز
خواهد رسید . سکوت نیروهای " مترقی " چه با ایسن
بها نه ساده لوحانه که ممنوعیت احزاب لیبرالی
در جامعه سرمایه داری " امر خوبی " است ، و چه
با این دلیل خائنه که با رفتن بزرگ عیای بخش
حاکم مکانی در آفتاب برای خود بیابند و در حقیقت
با تقیل نقش عمده ظلمه حکومت شدن ، " امسیر
پرولتاریا را به پیش برانند " ، در نهایت چیزی
جز امکان سرکوب بیشتر برای رژیم رابه آرمغان
نخواهد آورد .

حمله به " لیبرالها " ، مقدمات فراهم آوردن
شرایطی است که در آن ابتداء روزنامه جمهوری
اسلامی و صبح آزادگان و مردم و کار (اکثریست)
امکان عرض اندام داشته باشند و سپس با یکی
دیگر از شعبده بازیهای انقلاب اسلامی با سیم
انقلاب مثلا هفتم " مردم " و " کار " که " رسالت "
خود را در یادویی ارتجاع انجام داده اند بهمانجا
فرستاده شوند که تا صحر و سادات و صدام " متحدین "
خود را فرستادند : به بالای چوبه دار . در آن زمان
پرولتاریا برای آن کمونیستهای فریب خورده یا
فریبکار اشک نریخت . پرولتاریای ایران نیز
قطعا رفیق القلب تر نخواهد بود .



خلاصه کنیم : محدود کردن خواست به امکسان
فعالیت احزاب و سازمانهای مترقی درجا معسبه
سرمایه داری غیر واقع بینانه و مضحک است .
حمله به احزاب و مطبوعات لیبرالی درجا معسبه
سرمایه داری مقدمه حمله به احزاب و مطبوعات
چپ است . سلطه مطلق یک جناح از حاکمیت -
هر جناح - بنفع پرولتاریا نیست . پیش در آمد
فشار بیشتر بر پرولتاریا و نیروهای مترقیست
است . برنامه حداقل درجا معسبه بسوز و آزی و
خرده بورژوازی با جامعه ای تحت حاکمیت
پرولتاریا مستغابوت است . در جامعه سرمایه داری
وظیفه پرولتاریا افشاء نیات همه جناحهای
حاکمیت و نیز افشاء ماهیت جدالهای آنسببان
و کمک به تشدید این تضادهاست . محدود کردن
خواست به امکان فعالیت احزاب و سازمانسببهای
مترقی علیرغم ظاهر " مترقی " خود همه ایسن
احکام زانادیده میکیرد و شعاری راست روانسه
و در خدمت جناح قالب حاکمیت است .